

چرا بعضی‌ها پشت کلمات فلسفی و نظریه‌های عجیب و غریب پنهان می‌شوند؟

توهم خردمندی در لباس «نادان پیچیده»

گزارش

مرجان قندی

گروه گزارش

فلسفی الزاماً به خردمندی منجر نخواهد شد. فلسفه باید مکمل تجربه و عمل در زندگی باشد، نه جایگزین آن. «در حالی که فلسفه در سنت کلاسیک ابزاری برای فهم جهان و رهایی انسان تلقی می‌شد، به نظر می‌رسد در جامعه امروز کارکردهای تازه‌ای یافته است.»

او با اشاره به نظریه «سرمایه فرهنگی» پی‌برد بودیو می‌گوید: «فلسفه به دلیل دشواری و انتزاعی بودنش، به یکی از خالص‌ترین اشکال سرمایه فرهنگی تبدیل شده است؛ سرمایه‌ای که می‌تواند برای تمایزگذاری اجتماعی به کار گرفته شود.»

به‌مثابه ابزار تمایز

شول با بیان اینکه فلسفه‌خواندن گاهی به ابزاری برای تمایز اجتماعی تبدیل می‌شود، می‌گوید: «برخی افراد با استفاده از کلیدواژه‌های فلسفی و نمایش دانش نظری خود، تلاش می‌کنند مرز میان خود و دیگران ترسیم کنند و نوعی برتری فکری را به نمایش بگذارند. البته این نمایش لزوماً به معنای برتری واقعی نیست و بیشتر نوعی بازیابی اجتماعی است.»

این پژوهشگر اجتماعی می‌گوید: «می‌توان گفت فلسفه امروز کمتر برای فهمیدن مصرف می‌شود و بیشتر برای دیده‌شدن به کار می‌رود؛ تغییری که نشان‌دهنده دگرگونی کارکرد دانش در جامعه مدرن است.»

او با این توضیح که یکی از دلایل تبدیل شدن فلسفه‌خوانی به نوعی پرستیژ فرهنگی، ماهیت دشوار و نخبه‌گرایانه متون فلسفی است، می‌گوید: «در محیط‌هایی که معمولاً به‌عنوان فضاهای روشنفکری شناخته می‌شوند، استفاده از واژگان و مفاهیم فلسفی می‌تواند به نوعی کد ورود به آن جمع تلقی شود. در چنین فضاهایی فرد با ارجاع به متفکرانی مانند «هگل» یا استفاده از اصطلاحات فلسفی تلاش می‌کند خود را به آن محیط معرفی کند و نشان بدهد که از توانایی ذهنی بالایی برخوردار است؛ توانایی‌ای که شاید همه افراد از آن برخوردار نباشند.»

این پژوهشگر اجتماعی معتقد است در چنین شرایطی می‌توان به مفهومی مانند «اعتبار نمادین» یا حتی نوعی «اعتبار کاذب» اشاره کرد. برخی افراد آگاهانه یا ناخودآگاه به سمت استفاده از سرمایه‌های فرهنگی پیچیده مانند فلسفه‌خوانی می‌روند تا برای خود نوعی

اصالت و هویت اجتماعی بسازند. در حقیقت در چنین وضعیتی فلسفه عملی شکل می‌گیرد؛ شکافی که می‌تواند کارکرد اجتماعی دانش را تا حد زیادی تضعیف کند.»

شول در این باره می‌گوید: «فلسفه‌خوانی در دنیای مدرن بیش از آنکه وسیله‌ای برای فهمیدن باشد، به نوعی به سرمایه فرهنگی و ابزاری برای تمایز اجتماعی تبدیل شده است.»

او با اشاره به نظریه «سرمایه فرهنگی» پی‌برد بودیو می‌گوید: «فلسفه به دلیل دشواری و انتزاعی بودنش، به یکی از خالص‌ترین اشکال سرمایه فرهنگی تبدیل شده است؛ سرمایه‌ای که می‌تواند برای تمایزگذاری اجتماعی به کار گرفته شود.»



«نادان پیچیده»

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با برقرار کند

شوند. این وضعیت همان گسستگی است که میان علم نظری و واقعیت عملی شکل می‌گیرد؛ شکافی که می‌تواند کارکرد اجتماعی دانش را تا حد زیادی تضعیف کند.»

شبکه‌های اجتماعی و نمایشی شدن دانش

شول، با اشاره به اینکه شبکه‌های اجتماعی نقش بسیار پررنگی در نمایشی شدن دانش و به خصوص مطالبی در حوزه فلسفه دارند، توضیح می‌دهد: «این پلتفرم‌ها اساساً بر پایه نوعی منطق نمایشی شکل گرفته‌اند؛ منطقی که در آن عمق و پیچیدگی کمتر دیده می‌شود و در عوض، نسخه‌ای صیقل‌خورده و سطحی از واقعیت بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. فلسفه در ذات خود امری ذرونی و فردی است و معمولاً در فرآیند تأمل و تفکر شکل می‌گیرد، اما در فضای مجازی به یک امر بیرونی و بصری تبدیل می‌شود. در شبکه‌هایی مانند اینستاگرام، دانش اغلب به قطعات کوچک، زیبا و قابل اشتراک تقسیم می‌شود؛ قطعاتی که از ساختار فکری اصلی خود جدا شده‌اند. چنین فرآیندی باعث می‌شود حقیقت گاهی قربانی جذابیت شود. در این شرایط حتی فیلسوفان هم ممکن است در قالب نوعی سلبریتی فکری بازیابی شوند؛ وضعیتی که در آن جایگاه اندیشمند تا حد یک چهره نمایشی در فضای رسانه‌ای تقلیل پیدا می‌کند.»

این پژوهشگر اجتماعی توضیح می‌دهد: «دانش کاربردی بیشتر به افراد می‌آموزد که چگونه کاری را انجام بدهند، در حالی که دانش نظری به پرسش‌ها و پیش‌بینی‌ها می‌پردازد. اگر این چراها از آموزش و اندیشه حذف شود، انسان ممکن است به تدریج به عصری صرفاً اجرایی در ساختارهای بوروکراتیک و اقتصادی تبدیل شود؛ عصری که توانایی پرسشگری و تفکر انتقادی خود را از دست داده است.»

شول می‌گوید: «بسیاری از رفتارهایی که امروز در فضای مجازی با عنوان اشتراک‌گذاری جملات و نقل قول‌های فلسفی دیده می‌شود، به نوعی تظاهر به دانایی شباهت دارد. همان‌طور که در بحث پرسشگری فرهنگی نیز مطرح شد، در جامعه امروز با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که می‌توان آن را نوعی مشارکت نمادین دانست. افراد با انتشار یک جمله یا متن فلسفی، یا حتی تصویری مرتبط با فلسفه، تلاش می‌کنند عضویت خود را در یک فضای روشنفکری اعلام کنند. در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود، افرادی که چنین نقل قول‌هایی را منتشر می‌کنند، در توضیح یا تحلیل عمیق

شول، با بیان اینکه فلسفه‌خواندن گاهی به ابزاری برای تمایز اجتماعی تبدیل می‌شود، می‌گوید: «برخی افراد با استفاده از کلیدواژه‌های فلسفی و نمایش دانش نظری خود، تلاش می‌کنند مرز میان خود و دیگران ترسیم کنند و نوعی برتری فکری را به نمایش بگذارند. البته این نمایش لزوماً به معنای برتری واقعی نیست و بیشتر نوعی بازیابی اجتماعی است.»

به‌مثابه ابزار تمایز

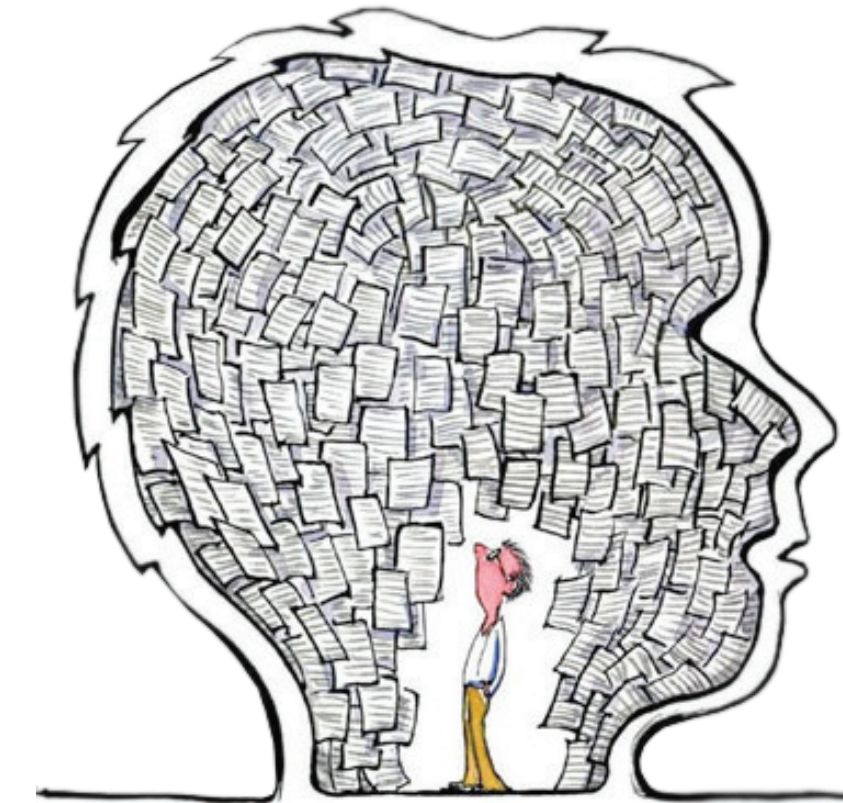
شول با بیان اینکه فلسفه‌خواندن گاهی به ابزاری برای تمایز اجتماعی تبدیل می‌شود، می‌گوید: «برخی افراد با استفاده از کلیدواژه‌های فلسفی و نمایش دانش نظری خود، تلاش می‌کنند مرز میان خود و دیگران ترسیم کنند و نوعی برتری فکری را به نمایش بگذارند. البته این نمایش لزوماً به معنای برتری واقعی نیست و بیشتر نوعی بازیابی اجتماعی است.»

این پژوهشگر اجتماعی می‌گوید: «می‌توان گفت فلسفه امروز کمتر برای فهمیدن مصرف می‌شود و بیشتر برای دیده‌شدن به کار می‌رود؛ تغییری که نشان‌دهنده دگرگونی کارکرد دانش در جامعه مدرن است.»

او با این توضیح که یکی از دلایل تبدیل شدن فلسفه‌خوانی به نوعی پرستیژ فرهنگی، ماهیت دشوار و نخبه‌گرایانه متون فلسفی است، می‌گوید: «در محیط‌هایی که معمولاً به‌عنوان فضاهای روشنفکری شناخته می‌شوند، استفاده از واژگان و مفاهیم فلسفی می‌تواند به نوعی کد ورود به آن جمع تلقی شود. در چنین فضاهایی فرد با ارجاع به متفکرانی مانند «هگل» یا استفاده از اصطلاحات فلسفی تلاش می‌کند خود را به آن محیط معرفی کند و نشان بدهد که از توانایی ذهنی بالایی برخوردار است؛ توانایی‌ای که شاید همه افراد از آن برخوردار نباشند.»

این پژوهشگر اجتماعی معتقد است در چنین شرایطی می‌توان به مفهومی مانند «اعتبار نمادین» یا حتی نوعی «اعتبار کاذب» اشاره کرد. برخی افراد آگاهانه یا ناخودآگاه به سمت استفاده از سرمایه‌های فرهنگی پیچیده مانند فلسفه‌خوانی می‌روند تا برای خود نوعی

گزارش-اندیشه



فاصله میان فلسفه خوانی و مدیریت زندگی روزمره

کالایی می‌شود و تفکر از رسالت اجتماعی خود تهی می‌شود و صرفاً به زینتی برای برجسته کردن «من فردی» و تقویت منیت افراد بدل می‌شود. شول با بیان اینکه اگر کسی نتواند یک پیچ را ببندد، یک کد برنامه‌نویسی بنویسد یا یک رابطه خردمند نمی‌کند! فقط او را به یک «نادان پیچیده» تبدیل می‌کند. در توصیف مفهوم «نادان پیچیده» می‌گوید: «اصطلاح «نادان پیچیده» را نسیم دانست؛ نادان پیچیده به کسی گفته می‌شود که آمار و تحلیلگر مطرح کرده و می‌توان آن را توصیفی نسبتاً دقیق از این نوع تیپ اجتماعی جدید نامید. نادان پیچیده به کسی گفته می‌شود که از نظراً آکادمیک آموزش‌های سطح بالایی دیده، مدارج دانشگاهی را طی کرده و با واژگان تخصصی فراوانی آشناست، اما درکی از منطق واقعیت و عقل سلیم ندارد. چنین فردی ممکن است ساعت‌ها درباره عدالت اجتماعی در اندیشه «هگل» صحبت کند و مباحث نظری را با جزئیات باز کند، اما در عین حال نتواند یک تعامل ساده انسانی با همسایه خود برقرار کند. در این معنا، او نادان است، زیرا ارتباطش با تجربه عینی و زندگی واقعی قطع شده و پیچیده است، چون نادانی خود را پشت لایه‌های ضخیمی از واژگان تخصصی و نظریه‌های انتزاعی پنهان می‌کند. به همین دلیل می‌توان گفت این نوع نادانی از خطرناک‌ترین انواع نادانی است؛ زیرا چنین افرادی تصور می‌کنند که می‌دانند.»



بشر

همان جمله دچار مشکل می‌شوند. «فلسفه‌خوانی و مدیریت زندگی روزمره ریشه در نوعی فقدان خرد عملی دارد، به دیدگاه «ارسطو» در این باره اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: «حکمت از نظر این فیلسوف به دو بخش «حکمت نظری» و «حکمت عملی» تقسیم می‌شود؛ اولی به فهم مفاهیم و نظریه‌ها مربوط است و دومی به توانایی عمل در زندگی واقعی. زمانی که فرد تمام وقت خود را صرف مطالعه مفاهیم انتزاعی کند و پیوندی میان این مفاهیم و تجربه زیسته برقرار نکند، ممکن است دچار نوعی توهم ذهنی شود؛ وضعیتی که در آن قدرت در دنیایی پیچیده از مفاهیم زندگی می‌کند، اما در مواجهه با واقعیت‌های گاه سخت و پیش‌بینی‌ناپذیر زندگی دچار مشکل می‌شود.»

این پژوهشگر اجتماعی توضیح می‌دهد: «دانش کاربردی بیشتر به افراد می‌آموزد که چگونه کاری را انجام بدهند، در حالی که دانش نظری به پرسش‌ها و پیش‌بینی‌ها می‌پردازد. اگر این چراها از آموزش و اندیشه حذف شود، انسان ممکن است به تدریج به عصری صرفاً اجرایی در ساختارهای بوروکراتیک و اقتصادی تبدیل شود؛ عصری که توانایی پرسشگری و تفکر انتقادی خود را از دست داده است.»

شول می‌گوید: «بسیاری از رفتارهایی که امروز در فضای مجازی با عنوان اشتراک‌گذاری جملات و نقل قول‌های فلسفی دیده می‌شود، به نوعی تظاهر به دانایی شباهت دارد. همان‌طور که در بحث پرسشگری فرهنگی نیز مطرح شد، در جامعه امروز با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که می‌توان آن را نوعی مشارکت نمادین دانست. افراد با انتشار یک جمله یا متن فلسفی، یا حتی تصویری مرتبط با فلسفه، تلاش می‌کنند عضویت خود را در یک فضای روشنفکری اعلام کنند. در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود، افرادی که چنین نقل قول‌هایی را منتشر می‌کنند، در توضیح یا تحلیل عمیق

شول، با اشاره به اینکه فلسفه‌خواندن گاهی به ابزاری برای تمایز اجتماعی تبدیل می‌شود، می‌گوید: «برخی افراد با استفاده از کلیدواژه‌های فلسفی و نمایش دانش نظری خود، تلاش می‌کنند مرز میان خود و دیگران ترسیم کنند و نوعی برتری فکری را به نمایش بگذارند. البته این نمایش لزوماً به معنای برتری واقعی نیست و بیشتر نوعی بازیابی اجتماعی است.»

این پژوهشگر اجتماعی می‌گوید: «می‌توان گفت فلسفه امروز کمتر برای فهمیدن مصرف می‌شود و بیشتر برای دیده‌شدن به کار می‌رود؛ تغییری که نشان‌دهنده دگرگونی کارکرد دانش در جامعه مدرن است.»

او با این توضیح که یکی از دلایل تبدیل شدن فلسفه‌خوانی به نوعی پرستیژ فرهنگی، ماهیت دشوار و نخبه‌گرایانه متون فلسفی است، می‌گوید: «در محیط‌هایی که معمولاً به‌عنوان فضاهای روشنفکری شناخته می‌شوند، استفاده از واژگان و مفاهیم فلسفی می‌تواند به نوعی کد ورود به آن جمع تلقی شود. در چنین فضاهایی فرد با ارجاع به متفکرانی مانند «هگل» یا استفاده از اصطلاحات فلسفی تلاش می‌کند خود را به آن محیط معرفی کند و نشان بدهد که از توانایی ذهنی بالایی برخوردار است؛ توانایی‌ای که شاید همه افراد از آن برخوردار نباشند.»

این پژوهشگر اجتماعی معتقد است در چنین شرایطی می‌توان به مفهومی مانند «اعتبار نمادین» یا حتی نوعی «اعتبار کاذب» اشاره کرد. برخی افراد آگاهانه یا ناخودآگاه به سمت استفاده از سرمایه‌های فرهنگی پیچیده مانند فلسفه‌خوانی می‌روند تا برای خود نوعی

خود را دارند و حتی یک جمله کوتاه هم می‌تواند بر برخی افراد تأثیر بگذارد. اینکه این تأثیر تا چه اندازه عمیق و در چه جهتی باشد، به شیوه استفاده و نوع مواجهه مخاطب با آن جمله یا ایده بستگی دارد.»

همان جمله دچار مشکل می‌شوند. «فلسفه‌خوانی و مدیریت زندگی روزمره ریشه در نوعی فقدان خرد عملی دارد، به دیدگاه «ارسطو» در این باره اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: «حکمت از نظر این فیلسوف به دو بخش «حکمت نظری» و «حکمت عملی» تقسیم می‌شود؛ اولی به فهم مفاهیم و نظریه‌ها مربوط است و دومی به توانایی عمل در زندگی واقعی. زمانی که فرد تمام وقت خود را صرف مطالعه مفاهیم انتزاعی کند و پیوندی میان این مفاهیم و تجربه زیسته برقرار نکند، ممکن است دچار نوعی توهم ذهنی شود؛ وضعیتی که در آن قدرت در دنیایی پیچیده از مفاهیم زندگی می‌کند، اما در مواجهه با واقعیت‌های گاه سخت و پیش‌بینی‌ناپذیر زندگی دچار مشکل می‌شود.»

این پژوهشگر اجتماعی توضیح می‌دهد: «دانش کاربردی بیشتر به افراد می‌آموزد که چگونه کاری را انجام بدهند، در حالی که دانش نظری به پرسش‌ها و پیش‌بینی‌ها می‌پردازد. اگر این چراها از آموزش و اندیشه حذف شود، انسان ممکن است به تدریج به عصری صرفاً اجرایی در ساختارهای بوروکراتیک و اقتصادی تبدیل شود؛ عصری که توانایی پرسشگری و تفکر انتقادی خود را از دست داده است.»

شول می‌گوید: «بسیاری از رفتارهایی که امروز در فضای مجازی با عنوان اشتراک‌گذاری جملات و نقل قول‌های فلسفی دیده می‌شود، به نوعی تظاهر به دانایی شباهت دارد. همان‌طور که در بحث پرسشگری فرهنگی نیز مطرح شد، در جامعه امروز با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که می‌توان آن را نوعی مشارکت نمادین دانست. افراد با انتشار یک جمله یا متن فلسفی، یا حتی تصویری مرتبط با فلسفه، تلاش می‌کنند عضویت خود را در یک فضای روشنفکری اعلام کنند. در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود، افرادی که چنین نقل قول‌هایی را منتشر می‌کنند، در توضیح یا تحلیل عمیق

شول، با اشاره به اینکه فلسفه‌خواندن گاهی به ابزاری برای تمایز اجتماعی تبدیل می‌شود، می‌گوید: «برخی افراد با استفاده از کلیدواژه‌های فلسفی و نمایش دانش نظری خود، تلاش می‌کنند مرز میان خود و دیگران ترسیم کنند و نوعی برتری فکری را به نمایش بگذارند. البته این نمایش لزوماً به معنای برتری واقعی نیست و بیشتر نوعی بازیابی اجتماعی است.»

این پژوهشگر اجتماعی می‌گوید: «می‌توان گفت فلسفه امروز کمتر برای فهمیدن مصرف می‌شود و بیشتر برای دیده‌شدن به کار می‌رود؛ تغییری که نشان‌دهنده دگرگونی کارکرد دانش در جامعه مدرن است.»

اندیشه

درباره ضرورت مشروعیت بخشی به اختلاف

فضیلت مصالحه؛ اخلاق همدلی

جامعه سالم، جامعه‌ای است که با به رسمیت شناختن اختلاف‌ها، شکاف‌های داخلی را ترمیم می‌کند



مطالعات اجتماعی



مریم نصرافانفانی
عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به اعتقاد برخی تحلیل‌گران علوم اجتماعی، جامعه ایران با نوعی فرسایش عاطفی روبه‌روست؛ بی‌اعتمادی و ناتوانی در گفت‌وگو، به تدریج به بخشی از تجربه زیسته گروه‌های مختلف اجتماعی تبدیل شده است. در چنین فضایی، مسأله اصلی دیگر فقط اختلاف دیدگاه‌ها نیست، بلکه از میان رفتن امکان شنیدن دیگری و دشوارشدن همدلی اجتماعی است. در این میان، علوم انسانی معاصر پیش از گذشته بر نقش عواطف در حیات جمعی تأکید می‌کند. اگر در گذشته، سیاست و عقلانیت

در تقابل با احساسات تعریف می‌شدند، امروز بسیاری از متفکران معتقدند هیچ جامعه‌ای بدون ترمیم عاطفی، بدون به‌رسمیت‌شناختن رنج‌ها و بدون بازسازی اعتماد عمومی نمی‌تواند به ثبات و همبستگی پایدار دست پیدا کند. مفاهیمی چون مراقبت، شفقت، به‌رسمیت‌شناسی و احترام متقابل، صرفاً واژگانی اخلاقی نیستند، بلکه به مسأله‌ای بنیادین برای حیات سیاسی و تداوم زندگی جمعی تبدیل شده‌اند. از همین منظر، بازاندیشی درباره نسبت جامعه ایرانی با «دیگری» ضرورتی فوری پیدا کرده است؛ ضرورتی که بدون آن، تعاملات اجتماعی، شکننده خواهد شد. دکتر مریم نصرافانفانی، در گفتار پیش‌رو، تأملی بر همین وضعیت می‌گذارد؛ تأمل درباره جامعه‌ای که بیش از هر چیز به شنیده‌شدن و بازسازی امکان گفت‌وگو نیاز دارد. مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «بران» از سخنرانی اوست که در محل دانشگاه شهید بهشتی ارائه شده است.



بدون شکل‌گیری احترام متقابل و ترمیم شکاف‌های داخلی، نمی‌توانیم از شفقت، عشق مدنی یا همدلی سخن بگوییم.

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

احترام متقابل یعنی پذیرفتن اینکه حتی آن‌کس که ما نماند ما نمی‌اندیشد، همچنان عضوی از این جامعه است و رنج یا مطالبه دیده شود

در دهه‌های اخیر، علوم انسانی شاهد آن چیزی بوده که از آن با عنوان «چرخش عاطفی» یاد می‌شود. برخلاف تصور سنتی که عواطف را امری کور و غیرعقلانی می‌دانست، این رویکرد نشان می‌دهد که عواطف حامل فهم، ادراک